

همانا نطفه اختلافات سراسر دوران ما بعد خود . در سپتامبر بر سر قیام و بعد بر سر صلح و بعد در بین الملل . آیا توکل به " شکوفائی " روزهای سراسر غبطه نمی خورد ؟)

توکل بحران را چونان اشباع تولید اختلافات مینگرد که نرخ اعتبار رهبران را تنزل داده باشد . بدین سان بحران ویژه خود را بحران عمومی می انگارد و رسالت تاریخی را در رونق ویژه خود خلاصه میکند . مسئله هنگامی مطرح می شود که به صورت مسئله ویژه وی در آید و آنرا بصورت مسئله عمومی گره تاریخی نشان می دهد . سر آغاز آن پیشداوری است و راه حل خود را هم از طریق پیشداوری می یابد . این تنگ نظری مشخصه روشنفکر خرده بورژواست . چه دربینش و چه در روش به سر می یستد و حقایق را وارونه می بیند .

توکل فراتر می رود . مقاصد ویژه اش ، بر آن ش میدارد که به وارونه کردن (جعل) واقعیت بپردازد . صداقت ، ظاهر خرده بورژوا ، را بخراش تا تقلب را ببینی . آنجا که به توضیح مشی سیاسی خود می پردازد ، از آن رو که تناقض آنرا با مشی تاریخی پرولتاریا پنهان کند . وی به استدلال چندان نیاز ندارد که به سوگند به لنینیزم . (اتفاقا ، خدا سازی که توکل به جستجوی رد پای آن در میان ما پرداخته ، به همین معناست .) مینویسد : " رفیق الف . ر . که هیچ گونه اعتقادی به پیروزی قطعی انقلاب و سوق دادن آن به جلو ندارد و تنها میخواهد از تنفس دوره قانونی استفاده کند ، در این مورد هم هیچ گونه وظیفه ای برای پرو - لتاریا قائل نیست " (لنینیزم یا تروتسکیسم ؟) به بیان خلف ، مشی خود را باز نموده است .

به دشواری می توان از غایت ویژه وی که همانا رونق وضع خود است ، به پیروزی قطعی انقلاب راه برد . برعکس همواره در آن لحظات تاریخی که انقلاب به درون آگاهی توده های زنده رسوخ می کند ، این غایت در بخارات لیبرال - دموکراسی تحلیل می رود . تنها در شرایط عدم تعیین تناسب نیروها ، شاید ، رضایت خاطر گاذبی ایجاد می کند . بی شک ، پیروزی قطعی ، همانا پیروزی یک طبقه اجتماعی است که خود را بصورت طبقه حاکم سازمان میدهد و دیکتاتوری اکثریت استعمار شدگان را برپا میکند . فعلیت انقلاب ، هنوز ، پیروزی آنرا در این یا آن هنگام تضمین نمی کند و نه هنوز قرار گرفتن توده ها بر بنیاد انقلابی . گوئی ، جبر شرایط می باید چونان نیروئی خارج از اراده توده ها انقلاب را به آنان تحمیل کند . مسائل عینی نهفته در تناقضات اجتماعی می باید چنان نیرومند باشند که راه خود را به درون آگاهی آنان باز کنند ، این آگاهی را دگرگون سازند و تناسب جدیدی از نیروهای انسانی پدید آورند . از سوی دیگر ، اراده پنهانی که گوئی تسمه هدایت انقلاب است می باید حاصل عمل و

اتحاد مستقیم توده ها را برای پیروزی بکار گیرد ، جهت دهد و اجتناب ناپذیر سازد . مسئله رهبری انقلابی بدین سان از سر نوشت انقلاب تفکیک ناپذیر است این موضوع مورد جدل کنگره هم بود . (نقل قول ها از خلاصه یاد داشت های کنگره) :

در کنگره گفتیم : " چشم انداز تحولات سیاسی به حل یک مسئله بستگی دارد . آیا بحران رهبری انقلابی پرولتاریا حل خواهد شد یا نه ؟ رفقائی پاسخ منفی را پیش فرض خود گرفتند . در این صورت ما از پیش به شکست گردن می نهیم . اگر می پذیریم که دوران کنونی یک دوران انقلابی است ، پس آنچه در دستور قرار می گیرد ، پیروزی قطعی انقلاب است . در این میان دو گرایش و دو تاکتیک بروز می کند : پیروزی قطعی انقلاب و تاکتیک انقلاب ناقص . انقلاب ناقص ، انقلابی است نیمه کاره ، تحت ائتلاف با خرده بورژوازی ، تحت برنامه خرده بورژوازی و حکومتی که بر سرکار می آید ، یک حکومت ائتلافی و ماهیتا " بورژوازی است . این ائتلاف راه را برای پیروزی بورژوازی بزرگ هموار خواهد کرد . از لحاظ تاریخی ، هر انقلاب ناقصی با ضدا انقلاب کامل تکمیل شده است . در حالی که پرولتاریای (انقلابی) می باید سیاست ویژه خود را پیش ببرد ، یعنی پیروزی قطعی . نقشه معین فعالیت عبارت است از سازماندهی اعتصاب عمومی سیاسی و جهت گیری به سمت قیام مسلحانه عمومی . "

توکل ، از این سیاست چگونه به آن نتیجه میرسد ؟ کل مباحثه بر سر این بود که چون غایت ویژه خود را مافوق هر مصلحتی قرار میدادند ، بنام ضعف پرولتاریا و بخاطر خطر انفراد پرولتاریا می خواستند راهی به " شورای ملی مقاومت " پیدا کنند . به گفتار خود آنان رجوع کنیم : " ما به قطعیت انقلاب معتقد هستیم ، اما در یک پروسه " قطعیت انقلاب را گویا پیروزی قطعی می انگارند . آن یک بیان گر به پایان رسیدن امکانات تاریخی رژیم اجتماعی است . و این مظهر سرنگونی عملی آن است " رفیق کاظم سؤال کرد : چگونه به انقلاب اعتقاد دارید ؟ به رفیق کاظم توضیح میدهم که تو دیدت همان قطعیت انقلاب است که رفیق الف . ر . هم مطرح می کند . آره من به آن در حال حاضر اعتقاد ندارم . تداوم انقلاب یعنی چه ؟ یعنی کمک به این روند مناسبات نیروهای طبقاتی در راستائی که حرکت کرده و دارد به جلو می رود و جهت دادن و تقویت کردن این راستای مبارزه طبقاتی موجود . اسم این را ادامه انقلاب می گذاریم نه به اصطلاح خود انقلاب یا قطعیت انقلاب . " سیاست طبقاتی معین ، لنگ لنگان از پس راستای مبارزه طبقاتی خواهد آمد .

اول ، خود را در این راستا تقویت کنیم ، آنگاه به نتیجه نهائی ، همزونی بپردازیم . توکل می گفت : " الف . ر . اول به ما یگوید چگونه باید انقلاب را به جلو سوق داد و بعد به طور مشخص ما پاسخ بدهد که انقلاب را چگونه باید به نتیجه نهائی و سرانجام

قطعی رساند. " پس فعلا" سوق دادن انقلاب به جلومطرح است. کدام انقلاب؟ انقلاب، تخاصم طبقاتی رادرمحنه سیاسی، در مقیاس توده‌ای و با روش غیر " قانونی" باز می‌آفریند. تنها خرده بورژوازی " دمکرات" قادر است، منافع متخاصم را نبیند. در انقلاب گذشته چه کسانی آن را نادیده گرفته‌اند؟ طبقات حاکم هرگز. سازمان، اما گرفتار باور " سوق دادن به جلو" خود بود. " سر انجام قطعی" به آینده موکول می‌شود. برگزاری مجالس برای اطمینان دادن به نیروی هوادار خود و اعمال فشار خیر خواهانه. نتیجه، نه‌سالی را باید در همین سیاست جستجو کرد. بنا بر این تجربه در کنگره گفتیم: " گرایشاتی که با ورود زورمند طبقه کارگر به عرصه مبارزه طبقاتی مخالفند، کسانی که با شیوه انقلابی طبقه کارگر یعنی اعتصاب عمومی سیاسی، تظاهرات سیاسی توده‌ای، حول شعارهای صریح، روشن و قاطع مخالفت می‌کنند، صرفا " بی‌ایمانی خود را به طبقه انقلابی جامعه عیان می‌کنند. صفت مشخصه سازمانهای بورژوازی و خرده بورژوازی این است که می‌کوشند جلوی عمل مستقل، متحد و مستقیم زحمتکشان به ویژه طبقه کارگر را بگیرند. زیرا زمانی که کارگران، با سازمانهای رزمنده خود بمیان بیایند، آنچه در معرض خطر قرار می‌گیرد، منافع شرکت‌های چند ملیتی و نظام استعمارگر و چپاولگر است. از این رو کارگران آگاه به هر گونه برنامه رفورمیستی، که نهایتا " هدفی جز تحکیم همین نظام طبقاتی ندارد، قاطعانه دست‌رد می‌نهند. تجربه تلخ سه سال گذشته نباید تکرار شود. پیش از این سرمایه‌داران در پشت سر شخصیت‌های مذهبی و روحانی پنهان شدند و بار دیگر در پشت سر نمایندگان آبرومندشان خواهند آمد. طبقه کارگر باید پشت سر سازمانهای سراسری خود و نمایندگان کنگره، سراسری‌اش متحد شود و عمل کند. این یگانه راه پیروزی قطعی انقلاب است."

توکل از یگانه راه پیروزی قطعی روی بر می‌تابد: این خرده بورژوازی (شورای ملی مقاومت) را می‌رماند. طبقه کارگر ضعیف است. هژمونی را باید به پروسه محول کرد. اول باید سوق دادن انقلاب به جلو را مطرح کرد.

باز گفتیم: " دو تاکتیک وجود دارد. تاکتیک اول پیروزی قطعی انقلاب در دوره کنونی مطرح نیست. یعنی دوران انقلاب ناقص در برابر ما قرار دارد. در یک دوره ما با یک سازمان خرده بورژوازی اتحاد می‌کنیم تا بعد در دوره جدید، شرایط هژمونی فراهم شود و در آن زمان می‌توانیم از مسئله هژمونی صحبت کنیم. تاکتیک دیگر: ما بر اساس پیروزی قطعی انقلاب، نقشه و سمتان را تعیین می‌کنیم. سازش‌های نیم بند، شاید به پیروزی‌های نیم بند برسد. اما نتیجه نهائی آن شکست کامل است. این حقیقت تاریخ است. سازماندهی مبارزه نه بر اساس پیروزی‌های نیم بند، نه بر اساس انقلاب ناقص، بلکه بر اساس پیروزی قطعی. آیا

این بدان معنی است که امروز یا فردا انقلاب قطعا" پیروز خواهد شد؟ پیروزی قطعی مستلزم کشیده شدن اکثریت مردم از ورطه انفعال سیاسی و تشکیل دولت به شیوه خاص خودشان است. یعنی تا زمانی که دینا- میک جنبش انقلابی به اشکال عالیتر مبارزه تکامل پیدا نکند و تا زمانی که مداخله آگاهانه و با نقشه در مبارزه‌ی طبقاتی و یا جنبش توده‌ای نشود، نه امروز، نه فردا و نه دهها سال دیگر هم انقلاب قطعا" پیروز نخواهد شد."

بدین سان در اختلافات ابهامی نبوده است. روشن است چه کسانی به " دوره تنفس قانونی" (انقلاب ناقص) روی کرده‌اند. پروسه را جایگزین نقشه کرده‌اند و وظائف کارگران را با برنامه خرده بورژوازی " همخوان" کرده‌اند. پس ادعای توکل چه میشود؟ می‌گوید که: نه به پیروزی قطعی اعتقاد داریم و نه هیچگونه وظیفه‌ای برای پرولتاریا قائلیم. در این صورت، آیا به موضع توکل گرویده‌ایم؟ نه، توکل دستخوش ابهام شده است: " ما برای پیروزی قطعی مبارزه می‌کنیم و توده‌های کارگر را به این مبارزه فرا می‌خوانیم. نقشه معین فعالیت. " سازماندهی کارگران در کمیته‌های مخفی اعتصاب به منظور برپایی یک اعتصاب عمومی سیاسی بصورت وظیفه عمده این ایام در می‌آید. " (لنینیسم یا تروتسکیسم؟). شمشیر بازی که شمشیر حریف را می‌رباید، دیگر خلع سلاحش کرده است. توکل هم می‌پندارد وقتی موضع ما راروبده، فاقد موضع خواهیم شد. این بازی است که تنها در مغز وی انجام شده است. باید ما به ازای خارجی‌اش را نشان دهد. چه کنیم که با الهام پیامرانه بیگانه-ایم. برای یادآوری منشاء الهام قدری به عقب برگردیم. قریب دوازده ماه پیش " وظائف کارگران در انقلاب" از جانب ما نوشته شد. که می‌پرداخت به ضرورت برنامه انقلابی - ضرورت سرنگونی انقلابی - شیوه مبارزه: اعتصاب عمومی سیاسی - ابزار مبارزه: حکومت کارگران و دهقانان - وظائف انقلاب: استقرار کنترل کارگری، حق ملیتها در تعیین سرنوشت خود، ملی کردن زمین، و غیره. با آنکه این برنامه عمل با یگانگی شد، به نحو غیر مستقیم اثرات خود را بر جا نهاد. چه صورت رونویسی از آن که حالت الهام بخود گرفته است و چه به صورت توضیح مداوم آن از جانب ما. اکنون کمتر کسی با آن موضوعات نا آشنا است. توکل به وجه نظری روی کرده است که علیه آن هیاهو بر پا کرده است. آیا باید شاهد رویکرد او به جنبش سیاسی کارگری و قطع نظر و عمل از دموکراسی خرده بورژوازی بود؟ آیا به سازماندهی خود برای انقلاب روی کرده است؟ اگر چنین باشد، غنیمت فعالیت بی وقفه انقلابی را نمی‌توان بخاطر الهام یا هیاهو تخطئه کرد. دریغا، که خلع سلاح کردن مخالفین را برگزیده است. ورنه در آنچه میگفت تامل میکرد. آیا وجه نظر الهامی‌اش را جذب کرده است و از محتوای

بلشویزم در ذهن وارث خود به چه چیزی تبدیل شده است .

در کنگره می‌گفتیم : " دیالکتیک مبارزه طبقاتی چنان است که پرولتاریا با جهت‌گیری بسمت پیروزی قطعی انقلاب ، شکاف ما بین خرده بورژوازی و سران را به حد اکثر می‌رساند . این نخستین قدم است . آنگاه با تسخیر قدرت حاکم به رفع مبرمترین نیازهای اقتصادی آنان به شیوه‌ای انقلابی می‌پردازد . عکس این قضیه استثنائی نادر در تاریخ است . به جای این اکنون جلب شدن به خرده بورژوازی از طریق سازش طبقاتی مطرح شده است . همان بند و بست با سران خرده بورژوا ، برای ادای دین به بورژوازی کافی است . پس اینان اند که در واقع خرده بورژوازی را نادیده می‌گیرند . خرده - بورژوازی را پرولتاریا می‌باید متحد کند . این کار را پرولتاریا از طریق توسعه انقلاب و تسخیر قدرت حاکم انجام می‌دهد . و گرنه توده‌ی مردم طعمه اعتماد به بورژوازی خواهند شد . سران خرده بورژوا بایست اعتماد به بورژوازی را به مردم بیاموزند ، پرولتاریا باید بی‌اعتمادی به آنان را به مردم بیاموزد . تاکتیک پرولتاریا عبارت است از بیرون کشاندن مردم از لجه‌ی فریب و سازشکاری و ملتفت ساختن آنان نسبت به اراده متحد و مستقیم خودشان . پرولتاریسای انقلابی دقیقا " آن نیروئی است که می‌باید در این راه پیشقدم شود " .

حال کدام مشی منشویکی است ؟ (توکل از ما می‌خواهد که به تاریخ چین هم رجوع کنیم . باشد . در چین هم ، اتفاقا " به رد پای ائتلاف بر می‌خوریم . آنجا هم خطر انزوای پرولتاریا را هشدار می‌دهند . و باری ، قضیه " شکاف انداختن " مطرح می‌شود . در نوامبر ۱۹۲۲ ، در سخنرانی خود در بین الملل ، لیو - جن چینگ می‌گفت : " اگر ما به حزب گومین‌دان ملحق نشویم منزوی خواهیم ماند . اما اگر به حزب مذکور پیوندیم از این راه می‌توانیم مردم را گرد خود جمع کنیم و در گومین‌دان شکاف پدید آوریم " . چن دو - سیو ، پس از مقاومتی کوتاه ، به این سیاست گروید و در سومین کنگره ملی حزب در کانتون در ۱۹۲۳ از آن دفاع کرد . مائوتسه‌دون هم متقاعد شد . جبهه ، به کوشش بورودین پا گرفت . در حالی که از دشمنی نسبت به کمونیستها اندکی کاسته نشد . تا آنکه در سال ۱۹۲۶ چیان کایشک آغاز به حمله‌ای همه جانبه علیه آنان کرد . کودتای داخلی . بوخارین در پسرارودا ، هنوز می‌نوشت : " کناره‌گیری کمونیستها از گومین‌دان یعنی از دست دادن تماس با مردم و تسلیم پسرچم انقلاب به طبقه بورژوازی چین " . چن‌دوسیو ، اما خواهان طرد سیاست وحدت داخلی شد . مائوتسه‌دون به سیاست وحدت داخلی اندکی بدگمان بود . کنگره پنجم حزب ، اما ، به همان سیاست روی کرد . پنجم آوریل ۱۹۲۷ استالین در سخنرانی مشهور خود گفت : " دست راستی ها روابطی با ژنرالهای مارشال چانگ -

تسولین دارند و خوب می‌دانند که چگونه آنها را امتقاع کنند تا باروبنه خود را بدون وارد آوردن ضربه‌ای ، به سوی انقلاب سرازیر کنند . و باز همین ها هستند که با بازرگانان ثروتمند رابطه دارند و میتوانند از آنها پول بگیرند . بنا براین باید از آنها تا آخرین لحظه بهره‌برداری کرد ، و به مانند لیمو همه شیره‌ی شان را کشید و بدور انداخت " هفته بعد ، دست راستی ها ، و قوای چیان کایشک ، گارد کارگری را به گلوله بست . تا قتل عام شانگهای هم راه درازی نبود . کمینترن اعلام می‌کرد : " در گومین‌دان بمانید و برای دگرگونی و تحول آن بصورت یک سازمان توده‌ای واقعی بکوشید . " در گومین‌دان ماندند و بمانند لیمو شیره‌ی شان کشیده می‌شد . لیوچی هسون ، احساسات حزب را بدین گونه ترسیم می‌کرد : " پس ما چه ؟ دچار یک سرگردانی شده‌ایم . از یک طرف ، مجبور به نبرد با نیروهای فئودال و متنفذین محلی و طبقه متوسط فاسد و بورژوا هستیم . و از طرف دیگر ، باید با گومین - دان که نماینده آنهاست همکاری کنیم . ما ناچار از دوستی و سازش با بازرگانان ، فئودالیسم ، مالکان و سرمایه‌داران ناچاریم کارگران و دهقانان را از حل مشکلاتشان بدست خود بازداریم . به آنها بگوئیم که منتظر دستور سرفرماندهی گومین‌دان باشند . ولی انتظار همچون انتظار زلال شدن آب رودخانه زرد پایانی ندارد " . ترور سفید در ژوئیه ۱۹۲۷ ، غیر قانونی شدن حزب ، دستگیری کارگران ، پاکسازی مناطق ، و خلع سلاح عمومی - انتظار را به دلسردی بدل کردند . رهبری حزب دستور داد که سلاحها را در خاک دفن کنند . بوخارین می‌گفت : " آیا پنهان کردن اسلحه ، نپذیرفتن جنگ و در نتیجه خلع سلاح نشدن بهتر نبود ؟ " مرحله‌ی ۱۹۲۳ تا ۱۹۲۷ بدین صورت سپری شد . در اکتبر ۱۹۳۹ مائوتسه‌دون بدرستی گفت : " در واپسین دوره این مرحله ، درست در نقطه بحرانی‌اش آنان که موقعیتهای خاصی در کادر رهبری حزب در دست داشتند ، اما از رهبری آن برای حفظ پیروزی‌های انقلاب ناتوان بودند فریفته بورژوازی شده و انقلاب را به شکست کشاندند . " تجربه چین ، خادم بورژوازی را به رای‌العین می‌گذارد .

منشویزم نمی‌تواند بوسیله تاریخ تبری جوید . تاریخ آن . با بحران تاریخی رهبری پرولتاریا عجین است . مسئله این است .

نهم خرداد ۱۳۶۱

الف . ر